

۵۸
آرام دل و سوس جانم بودی رفیق و بر کج با تو کفتم همه رفت

کتابخانه دانشگاه
کلیه حقوق محفوظ است

کفتم چه کنم ز عشق تو گفت حذر
کفتم بچه آیم بر تو گفت بسر

کفتم تعقلم گفت که صیران منت
کفتم که دم گفت که آن دیوانه
کفتم جانم گفت که قرآن منت
در سلسله زلف پریشان منت

دست بر نفس زدم لب پروردش منت خواب
کفتمش خورشید سر ز راه من از خواب
می گشودم از همس تا که بر آید آفتاب
گفت نامن بر سختم کی بر آید آفتاب

ش افلاک اسب سعادت زین کرد
تا در حرکت سمنه ز زین منت
در جلا سر روان ترا حسین کرد
بر کل نهد پای زمین سبین کرد

شبهه که نیاز با تو منضم همه رفت
درا که بنوک غم و سغم همه رفت

۱۱